

## شعر طنز از: یدالله گودرزی

### بوسه با طعم استیکر!

الا ای یار دیجیتالی من!  
 به قصد ساعد سیمین ساقی  
 تورا در فیسبوکم اد نمودم  
 زمن ارسال کامنت از توهم لایک  
 علاقه بین ما کم کم فرا شد  
 میان وایبر وواتس آپ و بی تاک  
 می آیی هرزمان با یک قر و فر  
 شدم عاشق ولیکن عاشق از دور  
 دوباره کار وبارم زار گردید  
 مراکردی اسبیر دام سایبر  
 مرا هی می بری رویاسواری!  
 تلف شد عمر من، اما مجازی  
 زمانی عشق مجنون وایبری شد  
 تو هستی باعث خوشحالی من  
 به تو برخورد کردم اتفاقی  
 خودم را پیش پایت سد نمودم!  
 تو بودی عاشق بولگاری و نایک!  
 بساط لیلی و مجنون به باشد  
 برایم تانگو می رقصی خفن ناک!  
 مدل کردی خودت را چون جنیفر!  
 زدی در کار سخت افزار بدجور!  
 که نرم افزار، سخت افزار گردید!  
 برایم می کنی غش توی وایبر!  
 لب چشمه مرا جا می گذاری!  
 هدر شد زندگی در شهر بازی!  
 که طعم بوسه هم استیکری شد!!



### اشتها

روزی در جایی نذری می دادند از فقری که از آن حوالی می گذشت پرسیدند: «اشتها داری؟» گفت: «من در این جهان جز اشتها چیزی ندارم!»

### سپر

ساده دلی به جنگ رفته بود. سپر بزرگی با خود داشت که برای محافظت از جان خویش برده بود. چندی نگذشت که از بالای قلعه سنگی بر سرش زدند و بشکستند. دست بر سر شکسته گذاشت و گفت: «مگر کورید؟... سپر به این بزرگی را نمی بینید و سنگ بر سرم می زیند؟!»

### چاه

ساده دلی را پسر در چاه افتاد. سر به درون چاه کرد و گفت: «پسر جان، جایی مرو تا طنابی آورم و تو را نجات دهم!»

### خر گمشده

مردی خرش را در جنگل گم می کند. موقع گشتن به دنبال آن یک گورخر پیدا می کند. به آن می گوید: ای کلک لباس ورزشی پوشیدی تا نشناسمت.

### وظیفه و تکلیف

روزی پسری بدون دعوت رفت به مجلس جشنی. یکی گفت: «پسرک! شما که دعوت نداشتی چرا آمدی؟»  
 پسر جواب داد: «اگر صاحب خانه تکلیف خودش را نمی داند من وظیفه خودم را می دانم و هیچ وقت از آن غافل نمی شوم.»



مردی با اسلحه وارد یک بانک شد و تقاضای پول کرد. وقتی پول ها را دریافت کرد رو به یکی از مشتریان بانک کرد و پرسید: آیا شما دیدید که من از این بانک دزدی کنم؟  
 مرد پاسخ داد: بله قربان من دیدم.  
 دزد اسلحه را به سمت شقیقه مرد گرفت و او را در جا کشت. او مجدداً رو به زوجی کرد که نزدیک او ایستاده بودند و از آنها پرسید: آیا شما دیدید که من از این بانک دزدی کنم؟  
 مرد پاسخ داد: نه قربان، من ندیدم؛ اما همسرم دید!